



نوشته دیپلوم انجنیر سید یعقوب نوید

yaqobsaid@yahoo.de E-mail:

نقد دین سیاسی ، ایدیولوژیک

عزیز خواننده گرامی : دین و دینداری در اجتماع و قلبهای مردم ما جایگاه ارجمند دارد تصور نشود که صاحب این قلم در مخالفت با این پدیده مقدس و خدایی قلم برداشته ، نه من چنین قصد ندارم و سخت مخالفم با کسانی که به باورهای پاک مردم بی حرمتی میکنند ، اما اینجا بحث کاملاً بیرون دینی ، سیاسی و اجتماعیست ، در این جستار انگشت روی مفاهیم گذاشته شده که سخت نیازمند دقت و کنکاش خرد مندانه است اما متأسفانه در افغانستان بدان بسیار کم پرداخته شده . همه میدانیم که دوران جنگ سرد بستر خوبی بود برای رشد اسلام سیاسی ایدیولوژیک ، پارادیم ایدیولوژی اسلامی در مقابل کنش های ایدیولوژی مارکسیسم بگونه واکنشی شکل گرفت ، اقبال محمد عبده ، رشید رضا ، حسن البنا ، سید قطب ، مودودی ، بزرگان و شریعتی ، مطهری شخصیت های بودند که در تاریخ معاصر در شکل دهی مبارزات ایدیولوژیک اسلامی نقش اساسی را بازی نمودند آنچه از این بزرگان در دست داریم ، همه مفاهیم ناب و ارزشی برای چگونه مبارزه کردن و مقاومت کردن است ، نه طرح چگونه ساختن و تداوم یک نظام ، همه در مورد تحقق آرمان شهر یامدینه فاضله گفتند و نوشتند ، اما میکانیزم رسیدن به مدینه فاضله را هیچکس ارائه نکرده ، چون ایدیولوژی نظام ساز نیست ، بلکه نظام برانداز است و محور اصلی بحث ما روی همین نقطه میچرخد که نمیشود تنها با ایدیولوژی دینی بسوی نظام سازی ایده حال رفت ، چون اخیر این جاده بسته هست و نتیجه هم جز رسیدن به دیکتاتوری دینی نخواهد داشت زیرا ایدیولوژی دینی باورهای هماهنگ و تدوین شده است که بدون در نظر داشت واقعیت های موجود در جستجو آرمان های مطلوب است ، اما موضع علم بیطرفانه است ، تمدن موجود و دیموکراسی کنونی در جهان محصول دست آورد های تجربی و علمی بشر است نه رهاورد های ایدیولوژی های مختلف .

و اما چرا دین ایدیولوژی شد؟ دوران جنگ سرد دوران شگوفایی اسلام ایدولوژیک بود که انگیزه های بزرگ و خوابهای شیرین برای مسلمانان به وجود آورد ، اسلام قناعت و مصلحت به اسلام مبارزه ، شهادت ، عدل و قسط مبدل شد ، دیگر رویکرد های دینی نه افیون بلکه انگیزه خون و شهادت بودند ، پیروزی خون بر شمشیر و تداوم مبارزه و پیام خون برای همه عصرها و نسلها در سر لوحه مبارزات مسلمانان جهان قرار گرفت و طی سالهای اخیر کلاً نهادینه شد ، حتی شریعتی کسی بود که هیت هندسی سیستم فکری اسلام ایدیولوژیک را ترسیم نمود وی در دوران زندگی پرباراش توانست جهش عظیم و موج بزرگ و دشمن ستیز در دوران جنگ سرد در وسط افکار شرق و غرب منحیث خط سوم ایجاد کند ، این موج بنیاد بر انداز چیزی نبود مگر تبدیل اسلام تاریخی فرهنگی به اسلام ایدیولوژیکی ، که سبب پیروزی انقلاب ایران و ایجاد نهضت فکری همه گیر بخصوص در بین نسل جوان جامعه ایران ، افغانستان ، ترکیه و کشورهای عربی گردید چنانچه اثرات آن تا به امروز در حلقه های مختلف کشورهای اسلامی وجود دارد ، پیروزی انقلاب ایران راهیچ محقق و کارشناس نمیتواند از تاثیر گذاری نقش و افکار شریعتی جدا بداند با وجود یکه روحانیت حاکم در این مخالف این

نظر است ، اما اسلام سیاسی در بین جامعه تسنن بسیار افراطی ظهور کرد که نمونه آن طالبان ، القا عده و از همه خطرناکتر حکومت اسلامی یا داعش است .

به گفته داکتر سروش (دین مرامنامه است که به مامیاموزد که خدا نیستم ، انسان که خودش را خدا نمیداند ، سیاست اش سیاست بندگان ، است نه سیاست خدایان ، حکومت اش حکومت بندگان است نه خدایان ، اخلاق اش از بندگان است نه از خدایان ، از نظر بنده ایدیولوژی مرامنامه انسانیت که خودش را خدا میدانند)

قرار که گفته آمد رسالت و دعوت ایدیولوژی چگونه مبارزه کردن و برانداختن است اما نظام سازی مربوط به برنامه ریزیهای علمی ، اقتصادی و سیاسی یست ، از سوی دیگر همه میدانیم ساختن یک نظام در شرایط کنونی در جهان مدرن بدون رهاوردهای تخصصی و برنامه های علمی ممکن نیست تمام مولفه های ساختاری نظامهای مدرن کنونی موازی با دست آورد های علمی روز بناء یافته که نمیشود آنها را با بایدها و نبایدها و شرایط از قبل تعیین شده ایدیولوژیک رقم زد، صاحبان حکومتهای ایدیولوژیک بخصوص ایدیولوژی دینی نمیتوانند وارد گفتمان سیاسی با جهان متمدن شوند و اگر داخل هم شوند به بم بست میرسند چون شیوه های سیاسی و علمی روز با شیوه های ایدیولوژی اسلامی تفاوتی بنیادی دارد ، در دیمکراسی چگونه راحت زیستن مطرح هست اما در ایدیولوژی حرف از چگونه باید زیستن است، مقدمات شعار چگونه باید زیستن ایدیولوژیک با مقدمات و شکل گیری نظامات اقتصادی ، اجتماعی و هنجار های سیاسی جهان متمدن امروزی هماهنگی ندارد و در زمینه کدام دکنترین تطبیقی مورد قبول هم تاهنوز اراهه نگردیده .

پوپر : دموکراسی را حکومتی می داند که می توان بدون خونریزی از شرش خلاص شد، و دیکتاتوری را حکومتی می داند که جز به وسیله انقلاب امکان رهایی از آن نیست، و سپس می گوید اگر کسی دومی را دموکراسی و اولی را دیکتاتوری نام دهد، او طرفدار اولی است و لو اینکه نامش دیکتاتوری باشد. گرچه دیمکراسی هم انواع و اقسام متعدد دارد که پرداختن به هر کدام از موضوع و حوصله این مقاله کوتاه خارج است، اصل عمده در دیمکراسی مشروعیت حکومت و قوانین بر مبنای خواست و اراده آزاد مردم است، که مردم را بر سر نوشت شان حاکم میگرداند در دیمکراسی از طریق رای آزاد قدرت به رئیس دولت انتقال میابد ، و در توزیع قدرت تنها دیمواکراسیست که جلو خطا ها بشری و تمرکز قدرت بردست یک فرد و یا یک گروه را بر مبنای عقلانیت جمعی میگرد .

امروز که در پایان جنگ سرد قرار داریم دیگر از جهان دوقطبی خبر نیست ، جهان بسوی گلوبالیزم و اقتصاد مشترک به پیش میرود، سیاست ها و دیپلماسی دوران جنگ سرد کنار گذاشته شده، کشور های جهان دارند روی موازین حقوق بشر و دیموکراسی محورهای جدید و استراتژییک جهانی را ایجاد میکنند ، پس در یک چنین شرایط باید قرائتهای های متوازن ، مدنی و متناسب از دین در هماهنگی با شرایط پشرفته کنونی اراهه گردد، دیگر خشونت و مبارزه طلبی را حل نیست ، اما ایدیولوژی دینی نمیتواند در مقابل پیروان دیگر ادیان در جامعه دید مشترک داشته باشد ، باید تمام مسلمانان به گفته داکتر سروش ، درک کنند که دین بغیر از معرفت دینی ماست، پس هر چیز را که بشر از دین اراهه کند قرائت بشری از دین خواهد بود ، نه عین دین و نه یگانه حقیقتی دینی ، حقیقت دین آنست که در فطرت تمام انسان های نهاده شده دیگر هر چه هست قرائت بشری از دین است . اگر دیروز میگفتند که دین ما ایدیولوژی ماست ، این حرف هم حرف بشری بود نه حدیث و نه آیت امروز اگر بگویم زندگی با همی و بر مبنای عقلانیت و دیمکراسی شیوه درست حکومتداری است حرف یست که بر مبنای منطق زمان و استدال عقلی بناء یافته که هیچ ممانعت دینی ندارد . جدایی دین از سیاست ، حرف ضد دینی نیست ، دین در این عرصه صامت است ، هدف ما هم تبیین پارادوکس اسلام سیاسی ایدیولوژیکی با حکومتداری مدرن و پیشرفته امروزیست . جدایی دین از سیاست یک بحث کاملاً بیرون دینی ، سیاسی و اجتماععیست که هیچ تناقض با باور های دینی و فطرت دینی ما ندارد طرح

عدم جدایی دین از سیاست بمراتب مشکلتر و غیر عملی تر از جدایی آن از سیاست است، زیرا گزاره های دین سیاسی با گزاره و مولفه های سیاسی روز همخوانی ندارد، دین خدایی و آسمانیست، اما سیاست بشری و زمینی، در دین تعبد و همچنان تقلید از سیرت پیامبر است، در سیاست تفکر و تصمیم در جهت حفظ منافعست، در دین همه چیز بخاطر رضای خداست، در سیاست همه چیز در خدمت منافع فردی و یا جمعیتست، در دین عشق به خداست، در سیاست عشق به قدرت است، در دین همه چیز در آخرت بر پیشگاه خداوند بر میگردد، در سیاست همه چیز در دنیا به پیشگاه مردم، در دین احکام و دساتیر خدا در همه زمانها و مکانها نافذ است، اما در سیاست همه چیز وابسته بزمان و مکان و بر مبنای منافع است، ارزشهای دینی ثابت است، اما ارزشهای سیاسی متغیراند، هر گاه دین را سیاسی کنیم، دساتیر حاکمان سیاسی در سیمای دساتیر دینی مبدل به دکتاتور دینی میشود، دین خدا آله فشار بدست صاحبان قدرت میگردد، بشر در جایگاه خدا قرار گرفته حکم صادر میکند، قرائت حاکمان سیاسی از دین قرائت غالب در جامعه و جایز الاجر قرار میگردد، چنانچه در طول تاریخ حکومت های دینی بدون ایدئولوژی دینی هم همینگونه عمل کرده اند. از سوی دیگر هیچ کشور بدون تامین ارتباطات اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی با جهان نمیتواند، به تنهایی جدا از جهان صرف در محدوده دساتیر ثابت ایدئولوژی دینی و خطوط قرمزهای از قبل انشاء شده زندگی کند و هیچ رابطه و معامله با دیگر کشورها بخصوص در عرصه های اقتصادی و دیپلوماتیک نداشته باشد.

در حالیکه در دیموکراسی بر مبنای قوانین حقوق بشر بدون در نظر داشت رنگ، نژاد، دین و یا قومیت همه انسانها در برابر قانون حقوق مساوی دارند زیرا دیموکراسی محصول تجربه، تفکر و تحقیق طولانی علمی بشرست، در نظام دیموکراسیست که بشر میتواند آرزوهای سرکوب شده و یا گمشده تاریخی اش را که در گذشته تحقق نیافته تحقق ببخشد، و از ویژگی های دیگر دیموکراسی اینست که مردم قانون گذارند اما در نظامات بر مبنای ایدئولوژی دینی حکومتها مفسر قانون اند قانون خدا را تفسیر و تطبیق میکنند، در حالیکه تفسیر خود از معضلات جامعه بشری بوده و مذاهب مختلف تفسیر و قرائت های مختلف از دین و قرآن ارائه کرده اند، دیموکراسی در خدمت مردم است اما در حکومت ایدئولوژیک مردم در خدمت ایدئولوژی قرار دارد و این دو خیلی باهم تفاوت دارد.

در اخیر عرض میدارم که شیوه مدیریت جامعه باید با روش های دیموکراتیک و مدرن با معیار های علمی سازمان دهی گردد، اما جایگاه دین در قلبهاست، دین با ید نیاز معنوی جامعه و مردم را اشباع سازد تا ارزشهای معنوی و اخلاقی جهان مدرن متوازن و هم آهنگ با ارزشهای فطری بشر گردد.